

به سه نوع عمده تقسیم کرد: هنر کلاسیک، هنر عوام (یا فولکلوریک)، هنر پیشتاز (یا مدرن)؛ هر یک از سه مفهوم را نیز می‌توان به ایرانی و جهانی تقسیم کرد: بدینسان ما با شش عرصه هنر در هر زمینه (مانند ادب، پیکرنگاری، معماری، نقاشی، موسیقی، تئاتر، سینما و غیره) سر و کار داریم. مثلاً با موسیقی کلاسیک جهانی (غربی) و موسیقی کلاسیک ایرانی و موسیقی فولکلوریک خلقهای دیگر و موسیقی فولکلوریک خلقهای ایران و موسیقی مدرن یا پیشتاز جهانی و موسیقی مدرن ایران سر و کار داریم.

به آسانی دیده می‌شود که از ترکیب آن شش عرصه با اصناف هنر، رشته‌های مختلف اساسی (نه فرعی و ترکیبی) پدید می‌آید. وظیفه عبارتست از حفظ و بسط و تکامل هماهنگ کلیه این رشته‌ها و تأمین روابط و تأثیر متقابل این رشته‌ها درهم (زیرا از این تأثیر متقابل، اشکال فرعی و ترکیبی متعدد و بسیار متنوعی پدید می‌شود) خطایی از این کلاتر نیست که در میان این رشته‌های متعدد، ناهماهنگی و نابسامانی رشد پدید شود و یا یک رشته مطلق گردد و دیگر رشته‌ها فراموش گردند.

برای روشنی مطلب مثال بزنیم: به عنوان نمونه نقاشی را برگزینیم: نقاشی آکادمیک، نقاشی کلاسیک ایرانی (مینیاتور) نقاشی فولکلوریک (مثلاً نقاشی قهوه‌خانه و نقشهای تزئینی روی چوب و فلز و سنگ و غیره).^۱ نقاشی پیشتاز جهانی و نقاشی مدرنیستی در ایران: «چنین است رشته‌های عمده نقاشی، نقاشی از جهت رابطه‌اش با تئاتر و سینما و تلویزیون و معماری، آثار ادبی و موسیقی و صنعت و بازرگانی و غیره، مقداری رشته‌های ترکیبی بسیار متنوع ایجاد می‌کند. برای تکامل نقاشی ایران، باتوجه به بغرنجی ساختمان داخلی آن، چه باید کرد. به نظر ما باید:

۱. نقاشی کلاسیک ایران (و بطور عمده مینیاتور) از هر باره بررسی و حفظ شود و بسط یابد و با زندگی امروزی - البته نه بشکل بازاری و کاسبکارانه متداول - تطبیق گردد. باید تاریخ نقاشی کلاسیک ایران مطالعه و تدوین گردد، باید تصاویر استادان بزرگ نقاشی کلاسیک ایران تکثیر شود و تالارهای ویژه عرضه داشت این تصاویر به وجود آید، باید از استادان نقاشی کلاسیک ایرانی بهترین تشویق به عمل آید.

۲. باید نقاشی آکادمیک (به ویژه اروپا تا اوایل قرن کنونی) با تمام قوا تعلیم داده شود و برای معرفی نقاشان بزرگ، کلیه اقدامات لازم به عمل آید؛ بدون ایجاد یک پایه محکم

دانش آکادمیک در ایران، ابداً و اصلاً نمی‌توان به تکامل جدی نقاشی در ایران امیدوار بود. ۳. درباره نقاشی تطبیقی ملت ایران، بررسی لازم به عمل آید، نقاشیها و تصاویر پارچه‌ها، فروش، ظروف، ابنیه و غیره بررسی و حفظ شود و گسترش یابد و استادکاران از هر باره مورد حمایت و تشویق قرار گیرند. نیز از نقاشی و هنر تصویری فولکلوریک ملل دیگر که در این زمینه به‌ویژه نبوغی شایان دارند (هندیها، ژاپونیها، چینیها، کشورهای اروپایی) معرفی و بهره‌گیری لازم به عمل آید.

۴. نقاشی پیشتاز از نوع «فوتوریسم» و «فویسم» و غیره با دقت مطالعه شود و برای معرفی استادان مسلم این مکاتب اقدام لازم به عمل آید و نیز نقاشی مدرن ایران میدان لازم را برای عمل و تظاهر به دست آورد؛ ولی بیان ساختمان بغرنج هر صنف جداگانه هنر، و ذکر ضرورت پرداختن دلسوزانه و همه‌جانبه به آن هنوز کُنه سیاست هنری ما را روشن نمی‌سازد، در این مورد هنوز نکته‌ی عمده نگفته مانده است.

به نظر ما عیبی که در سالهای اخیر دیده شد، علاوه بر سطحی بودن، علاوه بر مراعات نکردن تناسب و هماهنگی و جامعیت و رشد، عبارتست از تکیه ناروا و بیش از اندازه و یا حداقل مطلق شده به یک یا دو رشته، و کم‌بها دادن به رشته‌های دیگر. مثلاً در رشته نقاشی مورد بحث، یک مرتبه میدان سخت، به دست پیشتازان و نوآوران افتاد. یا در رشته تأثیر توجه به فولکلور ایرانی و بی‌اعتنایی به تأثیر کلاسیک و توجه پرستش‌آمیز به مدرنیسم، مد شد، یا در رشته شعر، کسانی پیدا شده‌اند که شعر کلاسیک ایرانی و جهانی را ناچیز گرفتند و تنها نوپردازی را تقدیس کردند و غیره... بدون داشتن درک و یافتن مهارت در هنر کلاسیک، دست زدن به اسالیب مدرنیسم، می‌تواند سطحی، دروغین و گاه صاف و ساده (شارلاتانیسم) باشد. هنر پیشتاز یا (مدرن) هنریست که می‌خواهد، بندشکنی کند، موازین مسلم سنتی را زیر پا بگذارد، به جستجوی موازین نو برود، عرصه‌های تازه کشف کند، و این وظیفه‌ایست لازم، مهم و ضرور و دشوار. ولی کسی از عهده این کار برمی‌آید که در قله درک و آگاهی هنری باشد؛ البته ممکن است نوابغ استثنایی و قریح شگرف، بسیار بسیار کمیاب، بدون تدارک ویژه به کشفی دورانسانز نایل گردند. به قول شاعر:

نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت
به غمزه مسئله آموز صد مدرّس شد
ولی این کار همه نیست، حال اگر زمانی موسیقی‌دان، شاعر و نقاش و هنرپیشه و نمایش‌نویسی نوآور در کشوری که در آن تدارک و زمینه‌چینی محکم کلاسیک اندک است، مانند قارچ از زمین برویند، چگونه باید قضاوت کرد؟... اینهمه محصولات خودرو و

کم‌مایه و بی‌پیشینه، در تاریخ ارجی و در سرای زمانه، دوامی نخواهند داشت.

فرهنگ‌مداران رژیم گذشته یا عیب‌کار را نمی‌دیدند یا از مطلب پرت بودند و یا در ایجاد این هرج و مرج تعدد داشتند، میدان دادن به ابتدال، نداشتن سیاست علمی و صحیح هنری و فرهنگی ما را نه امروز و نه فردا به جایی نخواهد رسانید، ما زودتر از ژاپونیا به «تسخیر تمدن فرنگی» (به گفته دکتر شادمان) دست زدیم و زودتر از آنها (دارالفنون) خود را ساختیم، ولی آنها کجایند در این دیر تحیر و ما کجا؛ و حال آنکه ما به سبب آنکه زمانی از بانیان «رنسانس شرق» بودیم و پیش از رستاخیز علم و ادب در اروپا، اعجوبه‌های علم و هنر خود از قبیل: بیرونی، رازی، ابن‌سینا، فردوسی، نظامی، خیام و سعدی را به تاریخ تقدیم کرده‌ایم و با غرب هم قرابت مدنی، نژادی و جغرافیایی داشته‌ایم، و می‌بایست پیشتر بتازیم... ولی ما هرگز در تسخیر تمدن جدید دارای اسلوب سنجیده‌ی نبوده‌ایم... به‌هرصورت باید ایرانی از تلاش ارزنده نیاکان خویش، این بانیان گنبد‌های پرنقش و نسبیج‌های زرطراز، و غزل‌های آهنگین و افسانه‌های دلنشین، و اندیشه‌های ژرف فلسفی و عرفانی و نستعلیق‌های چشم‌نواز و پرده‌های دل‌انگیز موسیقی و طرح‌های جادویی مینیاتور و غیره و غیره باخبر شود؛ تمام وسایل تمدن امروزی باید به این معرفی، به این عرضه داشت کمک کند، شیوه عرضه داشت یک فرهنگ کهنه نیز باید طوری باشد که آن را برای مردم امروز مطبوع و مفهوم گرداند.

بگذار ایرانی بداند که تنها یکی از بزرگترین ذخائر نفت عالم در سرزمین او نیست، بلکه یکی از سرشارترین ذخائر تمدن عتیق و قرون وسطایی نیز از آن اوست و بگذار بر پایه این دو ثروت، ثروت مادی و ثروت معنوی بشکفد، ببالد و به شادی مردم خود و در دوستی با مردم کشورهای دیگر بار دیگر بلندآوازه شود و زنجیرهای هر نوع اسارتی را بگسلد و فضیلت بشری و قومی خویش را دریابد.^۱

عوامل تاریخی که در بیداری و رشد فکری و اجتماعی ایرانیان مؤثر بوده است، با اینکه روابط و مناسبات سیاسی بین ایران و اروپا از دوره صفویه آغاز شده است، ولی از دوره سلطنت فتحعلیشاه به علل سیاسی و اقتصادی این روابط دوام و استقرار یافته است.

در ایامی که انگلستان در سرزمین هند به تلاش‌های استعماری خود ادامه می‌داد، در آسیا خطر بزرگ دیگری موجب آشفتگی خیال زمامداران انگلیس گردید، به این معنی که

ناپلئون بناپارت پس از آنکه دید در اروپا قادر به شکست انگلستان نیست و از پیاده کردن سپاه به جزایر انگلستان عاجز است، تدابیر سیاسی و نقشه جنگی خود را به سمت هندوستان و حدود غربی آن یعنی ایران معطوف نمود، و بر آن شد که با جلب یاری دو دولت عثمانی و ایران از خاک این دو کشور، سرزمین زرخیز هندوستان را به تصرف خود درآورد و از منابع نامحدود آن برای پیش بردن نقشه‌های وسیع سیاسی و اقتصادی و تسخیر بازارهای جهان استفاده نماید.

در دوره‌یی که ناپلئون با انگلستان و متحدین این کشور به مبارزه اشتغال داشت، دوره اول جنگهای ایران و روس در سال ۱۲۱۸ هجری (۱۸۰۴ میلادی) شروع شد.

در این تاریخ، چون دولت ایران به هیچوجه خود را قادر به نبرد با یکی از بزرگترین دول اروپایی - یعنی روسیه تزاری - نمی‌دید، نخست دست یاری و استمداد به سوی انگلستان دراز کرد و این مصادف با ایامی بود که نمایندگانی از طرف ناپلئون بناپارت به ایران آمده و به پادشاه ایران پیشنهاد عقد اتحادی برضد روسیه کرده بودند. پس از آمد و رفت مکرر نمایندگان سیاسی، نماینده ایران در ماه صفر ۱۲۲۲ با ناپلئون معاهده‌یی بست شامل شانزده ماده و به موجب آن مقرر گردید: غیر از انواع اسلحه و مهمات، دولت فرانسه عده‌یی معلم و مهندس برای آشنا کردن ایرانیان با علوم و فنون جدید به ایران گسیل دارد، شکستهای مکرر ایران از روسیه تزاری و از دست رفتن قسمتی از خاک ایران، آمدن سرتیب گاردان با عده‌یی مهندس و معلم و کارشناس به ایران، مردم ایران، به خصوص روشنفکران را به عقب‌ماندگی فرهنگی کشور و لزوم جنبش و رستاخیزی وسیع برای جبران سستیهای گذشته واقف ساخت؛ در این ایام به علل سیاسی ناپلئون با امپراتور روس پیمان دوستی بست و به متحد سابق خود فتحعلیشاه خیانت ورزید.

در چنین شرایطی، نمایندگان سیاسی انگلستان با تحف و هدایای گرانبها از جانب پادشاه انگلستان به ایران آمدند و موافقت کردند که با دادن ۱۲۰ هزار لیره انگلیسی و اعزام عده‌یی کارشناس و خبره نظامی به اصلاح ارتش ایران اقدام نمایند. با اینکه هیأت‌های سیاسی و نظامی فرانسه و انگلستان گام مؤثری در راه اصلاح ارتش ایران برنداشتند، کم‌وبیش ایرانیان را با خصوصیات فرهنگ و تمدن غرب آشنا کردند؛ علاوه بر این، اعزام تعدادی دانشجو به فرنگ از دوره فتحعلیشاه به بعد، و ورود مظاهر گوناگون فرهنگ و تمدن اروپایی به ایران، اقلیتی از روشنفکران و ترقیخواهان ایران را بر آن داشت که در راه بیداری مردم بپا خیزند و با قلم توانای خود و ایجاد محافل و جلسات مخفی با عقب‌ماندگی و جهل و خرافات مبارزه کنند.

- تلاش مردانی چون عباس میرزا نایب‌السلطنه و وزیر کاردان او قائم‌مقام اول، جلب

مستشاران خارجی، فرستادن محصل و کارگر به اروپا، تأسیس چاپخانه، ترجمه کتب اجتماعی و سیاسی خارجی، آمدن هیأت‌های نظامی فرانسه و انگلیسی به ایران، اقدامات اصلاحی امیرکبیر، نظریات انتقادی میرزا یوسفخان مستشارالدوله، تلاش‌های سیاسی و قلمی مردانی چون حاجی میرزا حسنخان سپهسالار و حاج محسنخان مشیرالدوله و میرزا علیخان امین‌الدوله و مرتضی قلیخان صنیع‌الدوله و سید جمال‌الدین اسدآبادی و ناظم‌الاسلام کرمانی و شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان کرمانی و مُلک‌المتکلمین و میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل و عده‌ی دیگر به خوبی نشان می‌دهد که از عهد فتحعلیشاه تا صدور فرمان مشروطیت، آزادیخواهان ایران از هر فرصتی برای بیداری مردم و استقرار حکومت قانون استفاده کرده‌اند.

در دوره سلطنت ناصرالدینشاه میرزا حسین‌خان قبل از قبول زمامداری ایران، یعنی در دورانی که سفارت عثمانی را به عهده داشت، همواره در نامه‌ها و گزارش‌های خود به شاه و وزارت امور خارجه، از ملی‌گرایی، مشروطیت، حکومت قانون و ترقی مادی و فکری ملل غرب و لزوم اخذ تمدن جدید و احترام به حقوق فردی و اجتماعی مردم ایران سخن گفته است... و در دوران زمامداری، سالیان دراز این دستور امیرکبیر را سرمشق خود قرار داده بود: «از گرفتن تعارف و رشوه محترز بوده و مطلقاً طمع و توقعی از آنها (مردم) ننمایید» حتی در دوران صدارت موجب نگرفت، در مدتی که سفارت ایران را در عثمانی (ترکیه) به عهده داشت، برای بیداری شاه و دولت، منظماً قدم‌های اصلاحی که در آن کشور برداشته می‌شد به وزارت امورخارجه گزارش می‌داد. از جمله طی نامه مشروحی اعلام کرد که دولتین فرانسه و انگلستان خواهان استقلال و پیشرفت عثمانی هستند، و از بیم اینکه عثمانی به صورت مستعمره‌ای از روسیه تزاری درآید، به حکومت عثمانی فشار می‌آورند که به جای سازمان‌های سیاسی و اجتماعی کهنه و قدیمی، نظم نوین غربی را مستقر سازد. «پیشرفتهای همسایه رقیب را به رخ بزرگان ایران می‌کشید، شاید منفعل گردند و عبرت آموزند.»^۱

سپهسالار پس از زمامداری، حسن‌نیت خود را نشان داد. حسنعلی‌خان گروسی می‌نویسد: «... هنوز از صدارت سرکار ایشان شش ماه نگذشته است که مدرسه‌ها و بیمارخانه‌ها دایر شد و نان خشک عساکر ما که سه‌ماه به سه‌ماه نمی‌رسید به سوپ و خورش یومیه مبدل شد، همانطور که نیک‌اندیشان زبان به مدح سپهسالار گشودند،

مرتجعین به ذم و تخطئه او همت گماشتند، از جمله فرهاد میرزا گفت: «جنابعالی يك مرتبه در شش ماه بخواهید قواعد پنج هزار ساله ایران را به هم بزنید، گویا فوق عادت و طاقت باشد.»

اندرزهای سیاسی بیسمارک به ناصرالدینشاه: در همین ایام «بیسمارک» صدراعظم نامدار آلمان در پیامی به شاه عیاش و مرتجع ایران می گوید: «اعلیحضرت از دوستی آلمان مطمئن باشند، ولی در مقام خیرخواهی به شما می گویم که به حمایت و معاونت دیگران نباید آسوده نشست، باید هر دولتی در فکر استقلال خود باشد و استقلال خود را از دیگران نخواهد، محرك چرخ سیاست دؤل امروز افکار عمومی است، هیچ دولتی برخلاف میل و اراده ملت خود به کاری اقدام نمی تواند بکند، سازمان مالی و لشکری ایران نواقص فراوان دارد، ولی استعداد و امکان هر نوع اصلاحی در ایران هست... بهترین وسیله دوام صلح، حاضر به جنگ بودن است، مجدداً سرمشق نمودن دولت «پروسیا» را به شما توصیه می کنم که در بدترین احوال فقر و فلاکت بود، به همت و غیرت و صبر و قناعت بدین مقام قوت و سعادت رسید.»^۱

حاج سیاح در کتاب خاطرات خود از رواج افکار و اندیشه های خرافی در ایران عهد ناصرالدینشاه اظهار تأسف می کند. وی در کتاب خاطرات می نویسد: در طی مسافرت به دهی رسیدم به نام «سوریک»، همین که مردم شنیدند که من سیاحم به دور من حلقه زدند. «... از شهر زنان و جماعت سگساران و آدمهای يك چشم و دوالپا و غول بیابان و دیو، سوالات می کردند، و از احوالات آدم آبی می پرسیدند، اما من که چندین سال بود این حرفها از گوشم افتاده بود، سر به زیر انداخته، نمی دانستم چه جواب بگویم، بعضی آمدند دعا می خواستند و از چله بندی و زبان بندی و دعای محبت و عداوت و باطل السحر و چهل یاسین و از این قبیل امور... من عذر می خواستم؛ تا هنگام خواب، ایشان رفتند و من آسوده افتادم، لیکن چه آسودگی، دلم به حال این مردم بی صاحب آتش گرفت، سُبْحَانَ اللَّهِ! سلاطین مستبد و ملانماهای طماع، برای رواج بازار خودشان يك مشت بندگان خدا را، از بی تربیتی و جهالت به چه نوع گرفتار کرده و خود بر خیر مراد سوار شده اند!

مردم عالم در چه کارند و ایرانیان اسیر چه اندیشه های باطلی؟ اعتقاد این بیچارگان به این خرافات، هزاران درجه از اعتقاد به آثار و نتایج سودمند کشتی بخار و الکتریک و تلفون و

ترقیات جدید بیشتر است. مرتجعین آن دوران، دوالپا و شهر زنان و سگساران و حکایت غولان را به نظر ایشان موافق شرع جلوه داده‌اند، اما وجود امریکا و کشف اقطاب دنیا و آشنایی با علوم و فنون و خواص برق و الکتریک را منافی دین نامیده‌اند»^۱

حاج سیاح در اصفهان، ضمن گفتگو با ظل السلطان، از مظالم عالم نمایان اظهار ملال می‌کند و می‌گوید: «شکارچیان دو گروهند: شکارچیان جسمِ اُمرآ و مقتدرانند، که شکار ایشان با تفنگ و گلوله تیر است؛ و طایفه دیگر از دراویش و عرفان باقان و عالم نمایان و سحر و شعبده و فال و طالع و تسخیر و کیمیا بافانند. که اینها روح عوام و مردم بیچاره را به دام تزویر می‌کشند و قربانی خیالات خود می‌کنند»^۲

تلاش مرتجعین و کهنه پرستان برای حفظ و بقای نظام اجتماعی قدیم به جایی نرسید و از اواخر قرن سیزدهم شمسی و آغاز قرن نوزدهم میلادی، مظاهر گوناگون تمدن جدید در ایران راه یافت.

مقدمات نفوذ افکار و اندیشه‌های جدید در ایران

«چاپ روزنامه و کتاب، تأسیس مدارس جدید، ترجمه کتابهای علمی، تاریخی و ادبی و افزایش باسوادان، زمینه‌های مناسبی برای پیدایش گونه‌های جدید ادبی فراهم می‌کنند. با انقلاب مشروطه، نظام پارلمانی (متشکل از اشراف و طبقه متوسط) جای نظام استبدادی کهن را می‌گیرد و چند صباحی مردم عادی حق انتخاب کردن و شرکت در سرنوشت جامعه خویش را می‌یابند. با مطرح شدن «فرد» نوع ادبی ویژه‌ای که زندگی این فرد را بازسازی کند نیز پدید می‌آید. رمان ایرانی در این مقطع تاریخی، زندگی پرنشیب و فراز خود را آغاز می‌کند. رمانهای آغازین (سفرنامه‌ای، تاریخی، اجتماعی) ضمن اینکه می‌خواهند از نظر شکل و محتوی سنت شکن باشند، سخت با شیگردهای ادبی قدیم بیوند دارند. اینها بین رمانهای اروپایی و داستانهای عامیانه ایرانی در نوسان هستند، و به خوبی يك مرحله گذرای اجتماعی- ادبی را نشان می‌دهند.

دوران پرتلاطم (۱۳۰۰-۱۲۸۴) شمسی، دوران جایگزینی فردگرایی سرمایه‌داری به جای پدرسالاری زمینداری است. دوران شکل‌گیری اندیشه‌های جدید اجتماعی، اقتصادی و پیدایش روشنفکرانی است که دربرگیرنده و توجیه‌کننده اعمال و آمال طبقه متوسط نویامی شوند. داستانهای سفرنامه‌ای که این روشنفکران می‌نویسند، پیش از آنکه از

۱. خاطرات حاج سیاح، ص ۳۰.

۲. همان کتاب ص ۴۲.

لحاظ داستان پردازی خواندنی باشد، به جهت تصویرگری دقیق از شیوه زندگی مردم و حاکمیت نیروهای سیاه بر اجتماع ایران در آستانه انقلاب مشروطه، قابل توجه است. این داستانها، مجموعه‌ای از خواستهای ترقیخواهانه نویسنده در زمینه‌های اجتماعی، مذهبی و علمی است. اولین سفرنامه جدید را میرزا صالح شیرازی، دانشجوی اعزامی به انگلستان نوشت و در آن لیبرالیسم انگلیسی را مورد تمجید قرار داد. میرزا علی خان امین‌الدوله نیز سفرنامه‌ای نوشت که از لحاظ زیبایی نثر و تجسم ماهرانه آدمها و موقعیتهای قابل توجه است. اما اولین داستانهای سفرنامه‌ای (سفرنامه‌های تخیلی) را زین العابدین مراغه‌ای و عبدالرحیم طالبوف نوشتند.

مراغه‌ای (۱۲۸۹-۱۲۱۶) تاجری مقیم استانبول بود و سیاحت‌نامه ابراهیم بیک یا بلائی تعصب او (۱۲۷۴) را تحت تأثیر واقع‌گرایان روسی نوشت. تجسم واقعی زندگی ایران، میهن‌پرستی عمیق و جنبه انتقادی، این رمان را به صورت نمونه گویایی از واقع‌گرایی پرشور دوره مشروطه درآورده است. در این داستان، تاجری ایرانی که سالها از وطن دور بوده است، به ایران باز می‌گردد. اما ایران را به کلی متفاوت با آنچه در ذهن خود ساخته است می‌بیند: کشوری ویران، با مردمی درمانده، خرافاتی و زنده‌پوش و حکومتی مستبد و درنده‌خو. می‌کوشد با مراجعه به مقامهای «خوشنام» دولتی، آنها را به اصلاحات ترغیب کند، اما نتیجه‌ای نمی‌گیرد و در پایان از غصه می‌میرد.

سیاحت‌نامه ابراهیم بیک شرح يك سفر، با موضوعی تازه و نثری ساده است. مراغه‌ای می‌نویسد: «گرچه این ساده‌نویسی در سبک ایرانیان تازگی دارد، ولی مقتضای زمان ما ساده‌نویسی است». جسارت نویسنده و نثر خطابی و تهییج‌کننده داستان، تأثیری عمیق بر خوانندگان می‌گذارد.

کسروی در تاریخ مشروطه می‌نویسد: «بسیار کسان را توان پیدا کرد که از خواندن این کتاب بیدار شده و برای کوشیدن به نیکی کشور آماده گردید، و به کوشندگان دیگر پیوسته‌اند.» بدین ترتیب داستان جدید ایرانی، از آغاز، دارای گرایشی اجتماعی در جهت سودمند بودن برای پیشرفت جامعه می‌شود، گرایشی که نتیجه تأثیرپذیری نویسندگان از ادبیات واقع‌گرایی روسیه و روزنامه‌نگاری مشروطه‌خواه است.

مسالك المحسنين (۱۲۸۳) نوشته طالبوف (۱۲۸۹-۱۲۱۳) نیز ترکیبی داستانونوار دارد. طالبوف، گاه از لحاظ توصیف و طرز نگارش به تخیل و تجسمی داستانی دست می‌یابد، اما در همه کتاب از این توفیق بهره‌مند نیست. بطورکلی، طالبوف از لحاظ خلاقیت ادبی و شناخت مسائل اجتماعی ایران در سطحی پائین‌تر از مراغه‌ای قرار دارد.

وی تاجری آزادمنش بود که در قفقاز می‌زیست و آثارش را تحت تأثیر ادبیات روسی نوشت. مسالك المحسنين شرح سفر خیالی يك هیأت جغرافیایی به کوه‌های شمال ایران است. سفری که نه به خواست اولیای امور ایران، بلکه برای برآوردن هدفهای سفارت انگلیس در ایران، انجام می‌گیرد. طالبوف ضمن افشای سلطه استعمار انگلیس بر ایران، آرزوهای خود را درباره ترویج علم، اصلاحات اجتماعی و مسائل دیگر بیان می‌کند، او تنها راه تغییر اوضاع را در جابه‌جایی حکومت استبدادی به حکومت قانون می‌داند...^۱ نمونه‌ای از نثر طالبوف: اکنون جمله‌یی چند از نوشته‌های طالبوف را که نمودار نظریات انتقادی صاحب‌نظران و منتقدین ایران، مقارن جنبش مشروطیت است می‌آوریم: «... چند روز قبل در مجلسی کتاب هیئت شما دست به دست می‌گشت، یکی جلدش را تعریف می‌کرد، دیگری خطش را توصیف می‌نمود، سومی نقشه‌هایش را خیلی می‌پسندید، یکی از منتقدین با «تنحیح»، شیوه موروثی عزیز بی‌جهت مصدر، گفت شنیده‌ام نویسنده این مزخرفات، معقول و سوسامان دارد و صاحب چیز است، امامی گویند مخبط است. سخنانش هرچه می‌گوید و می‌نویسد اصلاح معایب وطن ماست. کسی نیست از او بپرسد که بنده خدا، وطن ما را با این میوه‌های بهشتی و عطرنان که در هیچ‌جا نیست چه شده؟ چه عیب دارد که اصلاحش لازم باشد؟ یکی از حاشیه‌گفت: من او را ملاقات کردم نمی‌توانم گفت مخبط است، بیچاره ناخوش است و به درد خودپسندی شدیدی مبتلاست. در ایران هیچ‌کس و هیچ طبقه را نمی‌پسندد. از مرکز سخن گفتم، گفت: بی‌قانون است و نظم ندارد. از حکام پرسیدم، گفت: ظالمند، جبارند، رشوه‌خورند. از میرزاها سخن به میان آوردم، گفت: گره میم و دایره نون را خوب می‌کشند، اما هندسه نمی‌دانند، علم حساب نخوانده‌اند. مرده‌شوی جزر و مد آنها را ببرد. از طلاب مدرسه پرسیدم، گفت: یغما^۲ خوب شناخته. از علماء سؤال نمودم، گفت: آنها که در عتبات هستند حرص و آز ندارند... اما اکثر آنان که در ایران هستند ملاک‌اند، مُحترکند، آشوب را دوست دارند، غوغای رَجاله را می‌پسندند و صدای نعلین را می‌پرسند، اُرسی، تا پنجاه هزار تومان دخل املاک سالانه دارند. از تجار پرسیدم، گفت: آنها فجّارند، جز ترویج فروش مالِ اجانب، یا انبار کردن حبوبات از این طبقه، فایده به حال مملکت و ملت نیست. روزی از البسه نسوان سخن به میان آمد، گفت: بلی، ایرانی برای غیرت و شعور

۱. حسن عابدینی، صد سال داستان‌نویسی در ایران، جلد اول، ص ۲۲ تا ۲۴.

۲. شاعر و نویسنده عهد قاجاریه.

۳. منظور امثال آقاجقی اصفهانی است.

خود قصر^۱ لباس زنان را مقیاس صحیحی قرار داده. به سر مبارک آقا که همه اینها را بی واسطه از مترجم این کتاب حاج میرزا عبدالرحیم تبریزی در «تعرخان شوراب» در خانه خود او شنیدم. حالا محاکمه^۲ فرماید ناخوش است، یا مجنون...»^۳

احمد کسروی با اذعان به این مطلب که برخی از ملایان چنانکه شیوه ایشان بود طالبوف را تکفیر کرده، مردم را از خواندن کتابهای او باز می داشتند، امتناع و عدول او را از آمدن به تهران ناشی از اخلاق و طرز فکر او دانسته است.

«به عقیده ما، طالبوف با اینکه مرد تجددطلب و آزادیخواهی بوده و مشروطه و آزادی را برای ایران لازم می دانسته، ولی از کشاکش میانه شاه و مجلس برآشفتهگی کارها چندان دلخوشی نداشته است... برای اطلاع از طرز فکر طالبوف از نامه مورخ سپتامبر ۱۹۰۸ میلادی (۱۳۲۶ ه. ق) او که پس از بمباران مجلس به علی اکبر دهخدا نوشته است گواه می آوریم... امیدواریم که بزودی تمام پراکندهگان وطن باز به ایران برگردند و در عوض مجادله و قتال در خط اعتدال کار بکنند، یعنی خار بخورند و بار ببرند و کشتی مشرف به غرق وطن را به ساحل نجات بکشند، بدیهی است تا پریشان نشود کار به سامان نرسد. عجیب این است که در ایران بر سر آزادی عقاید جنگ می کنند، ولی هیچکس به عقیده دیگری وقعی نمی گذارد سهل است، اگر کسی اظهار رأی و عقیده نماید، متهم و واجب القتل، مستبد، اعیان پرست، خودپسند، نمی داند چه و چه نامیده می شود و این نام را کسی می دهد که در هفت آسیا يك مثقال آرد ندارد، یعنی نه روح دارد، نه علم، نه تجربه فقط ششلول دارد. باری

پاران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره زار خس...»
 نظریات اجتماعی طالبوف: «یاد دارید مکتوب مرا که از شما سؤال کرده بودم تهران کدام جانور است که در يك شب صد و بیست انجمن زاید. خلاصه، اوضاع را جنابعالی بهتر از من می دانید. کتب من شاهد است. من ایران را پنجاه سال است که می شناسم و هفتاد و یکم سن من تمام شده. کدام دیوانه در دنیا بی بنا عمارت می سازد؟ کدام دیوانه بی تهیه مصالح، بنا را دعوت به کار می نماید؟ کدام مجنون تغییر رژیم ایران را خلق الساعه حساب می کند؟ کدام بی انصاف نظم مملکتی را که قانون ندارد و مردمش بیکار و بیعار و وبال گردن فقر است، زودتر از پنج سال می توانست به راه بیندازد؟ کدام پیغمبر می توانست

۱. کوتاهی

۲. رسیدگی و تحقیق

۳. کتاب احمد، به کوشش م. ب. مؤمنی کتابهای جیبی ص ۱۴۴-۱۴۵

این عوایق را زودتر از ده سال از میان بردارد و راه ترقی را عراضه‌رو بکند که حسین بزاز یا محسن خیاط یا فلان آدم می‌خواست بکند؟

به هر حال، قلم می‌خواهد باز تند برود. این قدر که بنده از مآل آینده و استقرار قانون اساسی و انجمنهای محلیه آسوده بودم. جناب آقای سید عبدالرحیم در «شوره» از من پرسید که چه باید کرد؟ من تا دو ماه هیچ چیز نخواهم کرد. البته در تغلیس آمد و گفت: در پاریس تشکیل روزنامه بی‌لزوم است. نه در پاریس، نه در ایران، حرف درست تنها کار را صورت نمی‌دهد. هر ایرانی که ملت خود را عبارت از آن سه هزار نفر که دیده‌اید بداند و ایرانی را بیدار شده حساب نماید و به رسمان پوسیده آنها هیزم بچیند، دیوانه است. ما وجود اکسیر را قائل نیستیم، خواه پیش علی علیه السلام، خواه نزد معاویه. من قدرتی را گمان ندارم که از برکت قول، ایرانی و ایران را به حس آورد. مزه اینجاست از هر ایرانی بهرسی دانه را امروز بکاری فردا سنبل می‌شود؟ به عقل گوینده می‌خندد. چشم یاری نکرد، اعتقاد من همان است که در رساله معنی آزادی نوشته‌ام. هر وقت نمره صوراسرافیل رسید، می‌خوانم و جواب می‌نویسم. در اینکه مجلس و انجمنها باز خواهند شد، هیچ شبهه و تردیدی نیست... درامان خدا باشید. مخلص قلبی، عبدالرحیم تبریزی»^۱

نخستین ترجمه‌های آثار غربی

در جریان نهضت فکری و اجتماعی ایران، از میان زبانهای خارجی، زبان فرانسه بیشتر مورد توجه روشنفکران بود. لازم بود نویسندگان ایران در زمینه داستان‌نویسی، روزنامه‌نگاری و نقد ادبی از اروپائیان که در این راه موفقیت‌های درخشانی کسب کرده بودند استفاده کنند... «یکی از کسانی که آن دوران و اینگونه تأثیرات را درک کرده، در باب کتب باب روز آن زمان- که در خانواده‌های شهرنشین خوانده می‌شد، چنین می‌نویسد: «از کتب مؤلفه خود ایرانیان، اسکندرنامه و الف لیل و رموز حمزه و حسین گرد و امیرارسلان و شمس و طغرا و سیاحتنامه ابراهیم بیگ. و امثال اینها را می‌خواندیم. از ترجمه‌هایی که از آلسنه اروپایی شده بود، سرگذشت حاجی بابای اصفهانی و خانم انگلیسی، یا بلوای هند و سه‌تفنگذار و گنت مونت کریستو و ژیل بلاس و تیلماک و نظایر آنها را می‌خوانیم، غیر از کتبی که از عربی از تصنیفات جرجی زیدان ترجمه شده بود، از ترجمه‌های محمدحسین فروغی نیز لذت می‌بردیم.»^۲

۱. از صبا تا نیما، جلد اول، تألیف یحیی آرین پور، بازگشت- بیداری، از ص ۲۸۶ تا ۲۹۰ (به اختصار).

۲. مجتبی مینوی، بازنده گفتار، ص ۳۴۹.

بطور کلی کارهای مترجمانی از قبیل: محمدطاهر میرزا (مترجم آثار الکساندر دوما) یا محمدحسین فروغی یا میرزا حبیب اصفهانی (مترجم حاجی بابای اصفهانی - ژیل بلاس) بیشتر از بقیه مورد استقبال قرار گرفته است. ترجمهٔ ماهرانه کتاب حاجی بابای اصفهانی نوشتهٔ «جیمز موریه» به وسیلهٔ میرزا حبیب اصفهانی، بر ترجمه‌ها و آثار دو نویسنده نامدار معاصر دهخدا و جمالزاده مؤثر افتاده است.

«پیش از جمالزاده، میرزا حبیب اصفهانی موفق می‌شود در سرگذشت حاجی بابای اصفهانی (۱۲۸۴) گنجینه‌یی از اصطلاحات و ضرب‌المثلها ارائه دهد. این اثر با زبانی ساده از طریق حوادث گوناگونی که بر گروههای متنوع می‌گذرد، تصویری زنده از زندگی مردم ایران در اوایل دورهٔ قاجاریه ترسیم می‌کند، میرزا حبیب با طنزی شیرین، تنفر خواننده را نسبت به زندگی کهنه برمی‌انگیزد.

سرگذشت حاجی بابای اصفهانی را جیمز موریه مأمور سیاسی دولت انگلستان در زمان فتحعلیشاه قاجار نوشته و میرزا حبیب، روشنفکر تبعیدی به استانبول با استادی کم‌نظیری آنرا به فارسی برگردانده است.

در واقع، میرزا حبیب با ترجمه خواندنی‌اش، این رمان را دوباره می‌نویسد و تا آنجا که ممکن است از این داستان استعماری، داستانی ضد استعماری می‌آفریند. رمان به سرنوشت دلاکی می‌پردازد که پس از گذراندن ماجراهای گوناگون به دربار قاجار راه می‌یابد و خواننده را با فساد و رشوه‌خواری و قساوت درباریان آشنا می‌کند. مترجم می‌کوشد با ظلم و ستم چیره بر دوران خود به ستیزه، برخیزد و عوامفریبی و خرافه‌پرستی را با طنزی بی‌امان افشا کند.

پس از میرزا حبیب، علی‌اکبر دهخدا (۱۳۳۴-۱۲۵۶) زبان مردم کوچه و بازار را در نوشته‌های ساده، موجز و طنزآمیزش به کار می‌گیرد و آن‌چنان در این امر موفق می‌شود که شیوهٔ نگارشش مورد توجه و تقلید نویسندگان بسیاری قرار می‌گیرد، اما هیچ‌یک به گرد پای او نمی‌رسند. دهخدا داستان‌نویس نبود، اما در چرند و پرندهایی که از ۱۲۸۶ در نشریهٔ صوراسرافیل می‌نوشت، مسائل روز را به شکل حکایت‌هایی بیان کرد که از لحاظ سبک، سادگی و شیرینی زبان تا آن زمان در ادبیات فارسی نظیر نداشت. راوی شوخ و تیزبین چرند و پرندها با طنزی پیکارجو که ستمکاران و انگلها را می‌سوزاند و به مردم امید و دلگرمی می‌دهد، به طرح مطلب می‌پردازد. راوی گاه یک زن عامی است که از زبان او خرافات، مورد طعن قرار می‌گیرد؛ و گاه دهقانی که از ظلم ارباب و حکومت به ستوه آمده است. اما اغلب اوقات راوی چرند و پرندها «دخو»ی روزنامه‌نگار است که از آزادی

کوتاه مدت دوره انقلاب استفاده کرده، به جدال بی‌امان با فشار استبداد و موهومات بر ارواح درهم شکسته شده توده‌های غرقه در جهل و مسکنت برخاسته است.

دهخدا قطعات داستانی خود را با الهام از داستانهای جلیل محمد قلی‌زاده (۱۳۱۰-۱۲۴۷)، نویسنده ایرانی‌الصل قفقازی، نوشت. محمد قلی‌زاده از سال ۱۲۶۷ شروع به نوشتن داستانهای کوتاه و بلند خود کرد. این داستانها از زندگی روستائیان مایه می‌گیرد و مبارزه با ثعصبا (در نمایشنامه مرده‌ها) و ستمهای وارد بر زنان (در قریه داناباش) هسته مرکزی آنها را تشکیل می‌دهد. تا پیش از انتشار هفته‌نامه ملانصرالدین در ۱۲۸۵، حوزه پراکندگی آثارش محدود به قفقاز بود. اما با نشر این هفته‌نامه و دفاع جانانه‌اش از مشروطه‌خواهان، آثارش در ایران هواخواهان بسیار یافت. از جمله این آثار، می‌توان از داستان «تسبیح‌خان» نام برد که به زندگی پر مشقت روستائیان ایرانی در دوره رضاشاه، اختصاص یافته است. در این داستان می‌بینیم که چگونه قحطیها، نزاعهای محلی، بی‌قانونی و حکومت مستبدانه خانها، روزگار روستائیان آذربایجان را سیاه کرده است. داستانهای محمد قلی‌زاده، نقش مؤثری در آماده کردن زمینه برای داستانهای کوتاه فارسی دارند. یحیی آرین‌پور درباره تأثیر وی بر دهخدا می‌نویسد: «قرابت نوشته‌های دهخدا و محمد قلی‌زاده تنها در اشتراک موضوع نبود، بلکه در سبک و شیوه هنری - آفریدن تپها و کاراکترها، انتخاب عرصه و محیط مناسب، آراستن پیکره داستان، پروراندن مطلب و نتیجه‌گیری- نیز هماهنگی فوق‌العاده داشتند... هر دو نویسنده در بحث از مسائل اجتماعی، مطلب را از جاهای دور و مسائل جزئی و غیر مهمی که گویی هیچگونه ارتباطی با موضوع ندارد، آغاز می‌کنند»^۱

همزمان با جمالزاده، حسن مقدم (۱۳۰۴-۱۲۷۸) نیز چندین داستان کوتاه نوشت. اولین داستانش با نام «هندوانه» در ۱۲۹۵ در استانبول منتشر شد. استقبال اهل کتاب از این نوشته فکاهی، حسن مقدم «علی نوز» را به نوشتن داستانهایی چون «نرگس»، «شاهزاده خانم تاجی»، «زن حاجی آقا» و «حکایت» واداشت. «حکایت» که بافتی نمایشی دارد از گفتگوی راوی با پسرک باربری که چمدانش را می‌آورد، ساخته شده است. مقدم با نثری ساده، طرحی از گستردگی فقر، جهل و بیماری در تهران سالهای ۱۳۰۰ ترسیم می‌کند.

مقدم، داستان‌نویسی را جدی نگرفت و بیشترین نیروی هنری خود را صرف

نمایشنامه نویسی کرد. اما محمدعلی جمالزاده (متولد ۱۲۷۴) نخستین ایرانی است که با نیت و قصد آگاهانه و با ترکیبی داستانی و نه مقاله‌ای، به نوشتن پرداخت و اولین داستانهای کوتاه فارسی را به وجود آورد؛ و آدهای کاریکاتور مانند دهخدا را در حد تیپ‌های داستانی ارتقاء داد. اولین مجموعه داستان او، یکی بود یکی نبود (۱۳۰۰) را سرآغاز ادبیات واقع‌گرای ایران دانسته‌اند. این مجموعه شامل شش داستان است که طی سالهای ۱۲۹۳ تا ۱۳۰۰ نوشته شده‌اند. جمالزاده در هر داستان با نثری شیرین به تصویر یک تیپ اجتماعی پرداخت و کهنه‌پرستی و رخوت اجتماعی را با طنزی سرشار از غم، توصیف کرد. او کوشید زبان داستان را به زبان محاوره نزدیک کند... «پس از پایان حکومت مَنحَط و ارتجاعی ۱۳۷ ساله سلسله قاجاریه، رضاخان با کودتای ۱۲۹۹ زمام امور را به دست گرفت. حکومت ۲۰ ساله او با اینکه توأم با ظلم و استبداد بود، از جهاتی رژیم او تجددخواه و نوگرا بود. در دوران قدرت او اصل فنودالیسم برافتاد و به قدرت خانها پایان داده شد و حکومت مرکزی بالنسبه مقتدری برقرار گردید. دادگستری و دارائی و دیگر وزارتخانه‌های ایران تا حدی اصلاح شد. همچنین از سال ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۲ شمسی سالانه یکصد محصل به خارج اعزام شدند؛ بعد از ۱۳۱۲ نیز اعزام شاگردان اول مدارس ادامه یافت، در سالهای یاد شده، جوانانی که سنشان بین ۱۷ تا ۳۰ سال بود، از بین خانواده‌های طبقه متوسط انتخاب و به اروپا فرستاده می‌شدند. بسیاری از محصلین اعزامی پس از اتمام تحصیلات عالی به ایران بازگشتند و در دانشگاه تهران و سازمانهای دولتی و اجتماعی مصدر خدماتی شده‌اند.

برای اطلاع خوانندگان، اسامی گروهی از این بازگشتگان را که بعدها شهرت یافتند و در زمینه‌های مختلف زندگی سیاسی و فرهنگی و اجتماعی ایرانیان تأثیر گذاشتند ذکر می‌کنیم: «مهدی آذر، محسن هشترودی، سید تقی نصر، علی شایگان، حسین پیرنیا، عبدالله ریاضی، احمد رضوی، محسن عزیزی، عبدالحسین نوشین، محمدصفی اصفیا، مهدی بازرگان، خلیل ملکی، نصرالله باستان، بزرگ علوی، صادق هدایت، فریدون کشاورز، مجتبی مینوی، مهدی بهرامی، تقی ارانی، رضا رادمنش، حسین خیرخواه، جناب، جودت، صدیقی، انتظام، سپهبدی، وارسته، بقایی، سبحانی، بهنیا، ابتهاج، عمید، زنگنه، سنجابی، وکیل، فروتن و... بازگشت این گروه به ایران و آمیزش آنان با طبقات مختلف و شرکت در اداره امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور، تحولی اساسی در

بافت جامعه ایجاد کرد و از آن جمله در فرهنگ و ادبیات اثر نهاد.^۱

در قلمرو ادبیات و داستان‌نویسی، نویسندگانی چون صادق هدایت، بزرگ علوی و صادق چوبک آثاری برجا نهادند که راهگشای نسل جدید ایران گردید. علاوه بر این، محققانی چون سعید نفیسی، محمد قزوینی، جلال همایی، بهمنیار، بدیع‌الزمان فروزانفر، عباس اقبال، نصرالله فلسفی، مجتبی مینوی و عده‌ی دیگر در پیرامون فرهنگ ایرانی و اسلامی، مسائل تاریخی و ادبی و پژوهش در احوال متفکرانی چون عطار، بیرونی، مولوی و غزالی، تحقیقات و مطالعات بدیعی انجام دادند.

در نیم قرن اخیر، ضمن مطالعات و تحقیقات گوناگونی که انجام گرفته، مسائل اجتماعی و فرهنگی زیر مورد توجه و عنایت صاحب‌نظران قرار گرفته است:

۱. «طرح مرام‌های جدید سیاسی و مسلکی با مایه‌های جهان وطنی.

۲. رواج اندیشه‌های ضد استعماری و انعکاس آن در ادبیات.

۳. رسوخ دید انتقادی و اجتماعی و جبهه‌گیری سیاسی در فعالیت‌های قلمی و حتی در تحقیقات ادبی و تاریخی.

۴. رواج قصه‌نویسی به سبک اروپایی که حداقل دو نفر از بنیان‌گذاران این شیوه، هدایت و علوی از گروه محصلان اعزامی بودند.

۵. توجه به ساختهای بومی ادب و هنر، فرهنگ عامه و ادبیات مردمی.

۶. چرخش روزنامه‌نگاری به شیوه‌های تند دوران مشروطیت و بازتاب آن در آثار ادبی.^۲

اکنون به معرفی تنی چند از نویسندگان و منتقدین اجتماعی دوران معاصر می‌پردازیم:

محمدعلی جمالزاده

سید محمدعلی جمالزاده فرزند سید جمال واعظ است پدر و فرزند مترقی (۱۲۷۹-۱۳۲۶) که در اوایل انقلاب مشروطیت در تهران و دیگر شهرهای مهم ایران، در مجالس و مناظر، از منافع آزادی و مشروطیت

و از مزار استبداد و حکومت فردی سخن گفته، و کلام و بیان او در عامه تأثیر و نفوذی تمام داشت، وی کتاب رؤیای صادق را در بیان مظالم ظل‌السلطان و بعضی از علمای اصفهان به یاری *مِلْکُ الْمُتْکَلِّمِین* و دوتن دیگر نوشت. در سال ۱۳۲۶ که محمدعلی شاه

۱. محمدعلی سیانلو، نویسندگان پیشرو ایران، چاپ دوم، از ص ۶۸ تا ۷۰ (به اختصار).

۲. نویسندگان پیشرو ایران، پیشین، ص ۷۷.